

چند کلام درباره «منشور مطالبات حداقلی» ۲۰ تشکل صنفی ومدنی

انتشار این منشور همانطور که انتظار آن می‌رفت با واکنش گسترده‌ای روبرو شده است که طیفی به وسعت تأیید تا تکذیب کامل را در بر می‌گیرد. هرچند این نوشته را باید در بخش انتقادی این طیف قرار داد، اما می‌توان نشان داد اغلب انتقاداتی که تاکنون منتشر شده به مشکلات اصلی نپرداخته‌اند و خود از همان جایگاه و دیدگاه غلطی نوشته شده‌اند که نویسندگان منشور نیز تا اندازه زیادی از آن متأثرند. این گونه انتقادات عمدتاً دو موضوع را هدف گرفته‌اند:

نخست اینکه گویا «برخی» از ۲۰ تشکلی که آن را امضا کرده‌اند، یا «مشکوک»‌اند، بدین معنی که سابقه سیاسی درخشانی ندارند و قبلاً با جریان‌های داخلی رژیم همکاری می‌کرده‌اند، و یا فقط تشکیلاتی روی کاغذند، بدین معنی که اگر هم زمانی معرف چیزی بودند امروزه «وجود خارجی ندارند». اما سؤال این است که در شرایطی که هر گونه کار صنفی و مدنی مجازات می‌شود و برخلاف اصرار سندیکالیست‌های ما که سالهاست از علنی شدن جنبش اتحادیه‌ای سخن می‌گویند، بسیاری از امور سازمانی آن هنوز باید با مخفی کاری انجام بگیرد، عین همان ایرادات را می‌توان به اغلب امضاها نیز گرفت. تقریباً همه آنها از بالا و توسط فعالین کارگری-سیاسی شکل گرفته‌اند و اگر هم زمانی از دل مبارزه‌ای واقعی بیرون آمده و به شکلی نماینده جمعی بزرگتر از خود بوده باشند، به هیچ وجه نمی‌توان ادعا کرد که همواره معرف کسی جز خودشان باقی خواهند ماند. این امری است که باید بطور دائمی در عمل و مبارزه سنجیده شود. البته در موارد مشخصی مثل شورای صنفی معلمان در مبارزات عملی و به دنبال اعتراضات و اعتصابات گسترده‌ی چندسال اخیر، برای همه روش است که دست کم آن امضا واقعی است. اما واقعا پرسیدنی است در مورد چند امضا از آن ۲۰ امضای دیگر می‌توان چنین ادعایی را کرد؟ همینطور ایراداتی از جهت دیگر که مثلاً چرا امضای سندیکای اتوبوس‌رانان تهران و یا شورای صنفی سراسری دانشجویان در لیست نیامده است. واقعا چه کسی جز برخی از خود امضاکنندگان تمام واقعیت را می‌دانند؟

بنابراین نکته اصلی این نیست که روی چند نمونه واضح انگشت بگذاریم، بلکه لازم است کل این شیوه کار زیر ذره‌بین برده شود و قبل از آنکه هر عده‌ای بار دیگر به اسم توده‌ها بیانیه بدهند، خواهان شفاف سازی بیشتر شویم. در شرایط فعلی ما نمی‌دانیم تک تک این تشکل‌ها تا چه اندازه معرف آن چیزی هستند که در نام ادعا میکنند و یا پاسخگو به چه کسی هستند و یا اینکه منشوری که نوشته‌اند تا چه اندازه خواست‌های واقعی توده‌ها و واقعیات مبارزات جاری را منعکس می‌کند. فقط براساس حدس و گمان و پیچ و پیچ و شایعه می‌توان حدس زد این منشور محصول کار فکری عده‌ای از دوستان باتجربه تر بوده که بدون بحث زیاد و تا اندازه‌ای عجولانه به امضای دیگران نیز رسیده است. در شرایط فعلی، در بهترین حالات و با شریف‌ترین انسان‌ها نیز نمی‌توان چیزی چندان بهتر از این را توقع داشت. اما دقیقاً همین شرایط، راه را برای ده‌ها نوع سوءاستفاده از این شکل و اعمال نفوذ بر تصمیمات این تشکل‌ها نیز باز می‌گذارد. خود نحوه و زمان انتشار این منشور و بهره‌برداری بعدی دنباله‌های سلطنت طلبان و پروژه‌های رژیم پنج امپریالیستی نظیر «حزب کمونیست کارگری» از آن باید مورد کنجکاوی و بررسی جمعی قرار گیرد تا در آینده امکان اینگونه سوءاستفاده‌ها به حداقل کاهش یابد.

دسته دوم ایرادات به محتوای مطالبات مندرج و یا غایب در منشور مربوط می‌شود. از این گونه که چرا به جای این مطالبه و یا در کنار فلان مطالبه بهمان مطالبه ذکر نشده است و یا به عبارت ساده‌تر چرا بجای منشور فعلی از منشورهای بهتر، سوسیالیستی‌تر و کامل‌تر، نظیر برنامه حزب و گروه «ما» استفاده نشده است؟! اما اینجا هم مشکل اصلی چیز دیگری است. فرض کنیم این منشور عالی‌ترین برنامه سوسیالیستی-انقلابی ممکن می‌بود، سؤال اصلی اما این است که اساساً چرا باید سازمان‌های صنفی و مدنی چنین برنامه‌ای را صادر کنند؟ آیا این وظیفه بدوش جریانات سیاسی-حزبی نیست؟ آیا اعضا یا پایه‌های این تشکلهای به نویسندگان منشور ماموریت چنین کاری را داده بودند؟ و ایشان از چه صلاحیت خاصی برای تدوین آن برخوردار بودند که دیگران نداشتند؟ یا از آن ساده‌تر، چه تفاوتی میان این منشور و عین آن اما با امضای مثلاً یکی از آلترناتیوهای سیاسی خلق‌الساعه یا حتی «احزاب با سابقه» وجود دارد؟ آیا یکی بیشتر «واقعی» است تا دیگری؟ آیا یکی «معرف» چیزی است اما دیگری فقط روی کاغذ است؟ آیا این اولی چیزی بدیع و خاص است یا خیر این نیز فقط محصول کار ترکیبی است از افراد همان «آلترناتیو»های موجود؟ آیا وقت آن نرسیده است که کل این روش کار مورد بررسی انتقادی جنبش قرار گیرد؟

بعلاوه، پرداختن به این حواشی به جای مسائل اصلی باعث شده است که کمتر کسی به عمده‌ترین مشکل این منشور اشاره کند و آن اینکه اساساً هدف از انتشار آن چیست؟ آیا صرفاً نوعی اظهارنظر است و یا اینکه برای مذاکره، معامله و یا مسابقه با سایر منشورها نوشته شده؟ و اگر قرار است انتشار آن به امر پیشبرد عملی مبارزات «تشکلهای مستقل صنفی و مدنی ایران» و یا مهم‌تر به امر سازماندهی جنبش سراسری اردوی کار کمک برساند، چگونه این کار را خواهد کرد؟ خود منشور حتی یک کلمه در این باره حرفی نزده و فقط وعده نسخه بهتر و کامل‌تری از همین منشور را داده است. غرض از این نوشته پرداختن به چند مسئله بالاست.

۱

همان‌طور که خود منشور در مقدمه تأکید دارد، خیزش «زن، زندگی، آزادی» و جنبش اعتراضی گسترده‌ای که تخمین زده می‌شود تا کنون نزدیک به دو میلیون از توده‌های ستمدیده را به عرصه مقابله فعال با رژیم حاکم کشانده و هم اکنون همه ارکان جمهوری اسلامی را بلرزه درآورده و هرگونه اعتبار و مشروعیت آن را چه در داخل و چه در سطح جهانی یکسره نابود کرده است، از یک طرف، انقلابی را نوید می‌دهد که رهایی توده‌ها از همه اشکال ستم و تبعیض و استثمار و استبداد را ممکن می‌سازد، و از طرف دیگر، نیروهای راست و ارتجاعی جامعه را که عمدتاً گرد ضدانقلاب مغلوب و آقای رضا پهلوی و پروژه‌های رژیم چنج امپریالیستی جمع شده‌اند، نیز سخت به تکاپو انداخته است که پشت ماسک حمایت از انقلاب به سرقت آن دست بزنند تا بتوانند به کمک بخشی از خود رژیم و دولت‌های خارجی با تغییر رژیم از بالا از فروپاشی دولت طبقات حاکم جلوگیری کنند. و همان‌طور که شعار «مرگ بر ستمگر» در عمل و در خود جنبش اعتراضی نشان داد، بهترین راه مقابله با این گونه نیروهای راست و افشای وعده‌های دروغینشان همانا تأکید هرچه بیشتر بر خواست‌های واقعی خود توده‌هاست. «چه شاه باشه چه رهبر»، نتیجه تجربی-تاریخی نفی ستم در ایران است. توده مبارزی که از دل این تاریخ سربرآورده به شکلی حتی غریزی این منطق را درک می‌کند.

بدین ترتیب، در این خیزش اخیر ما شاهد عنصر بدیع و جالبی در برخورد نیروهای مبارز به دسیسه‌های راست بوده‌ایم و آن همین پدیده «منشور» نویسی است. بسیاری از محافل، تجمعات، گروه‌ها و حلقه‌هایی که در طی اعتراضات اخیر شکل گرفتند، برای تمایز خود از نیروهای راست به شمارش لیستی از مطالبات خود نیز دست می‌زدند. «بیانیه‌ی تعدادی از مبارزان سندنجد»، به عنوان مثنی نمونه خروار، ضمیمه این نوشته است. نویسندگان آن ویدئویی نیز از خود

درحال قرائت جمعی این بیانیه منتشر کرده بودند که نشان می داد احتمالا پنج دانش آموز یا دانشجوی سنندجی باشند. این پنج جوان مبارز با پختگی سیاسی و درایتی که در بسیاری از جریانات سیاسی سابقه دار نیز کمتر دیده می شود، نه تنها لیست جامعی از مطالبات مترقی جنبش را برای تمایز خود از «فاشیست‌هایی که خواهان ادامه مناسبات یکصد سال اخیر و صرفا تعویض حاکمان هستند» ارائه داده بودند، بلکه با برجسته کردن سیر مبارزه برای تحقق شان سیر انقلاب مداوم در ایران از مطالبات حداقل تا سرنگونی همه طبقات حاکم را نیز چون آینه‌ای منعکس کرده بودند.

جالب است اگر این بیانیه را با منشور ۲۰ شکل صنفی و مدنی مقایسه کنیم. با اطمینان می توان گفت انگیزه اکثریت کسانی که زیر منشور امضا زدند نیز مثل جوانان مبارز سنندجی متمایز کردن خود از همان «فاشیست‌ها» و ارائه برنامه‌ای از خواست‌های مترقی توده‌ها بوده است. اکثریت کسانی که از منشور استقبال کرده‌اند نیز در لابلای سطور آن به دنبال لیستی از خواست‌های واقعی و مترقی جنبش برای تقابل با وعده‌های دروغین این جناح راست و ضدانقلابی می روند. و در این منشور کم نیستند آن مطالباتی که می توانند چنین سلاحی را در اختیار مبارزین قرار دهند. و هم اکنون واکنش نیروهای دست راستی را نیز مشاهده کرده‌ایم که پاسخی جز فحاشی به مطالبات برحق توده‌ها ندارند. اما مشکلات و تناقضاتی که عمدتا ناشی از شرایط سیاسی و شیوهی کار در چنین شرایطی هستند، که به دو وجه عمده از عملکرد آن در مقدمه اشاره شد، در ضمن اجازه داده‌اند که این منشور به چیزی بیش از یا غیر از لیستی از مطالبات مترقی تبدیل شود و برخلاف میل اکثریت امضا کنندگان، بجای، یا در کنار، منشوری از مطالبات برای مقابله با «فاشیست»‌ها به دست‌آویزی برای توجیه ادامه معامله و مذاکره و مقابله با آنها تبدیل شود.

۲

نخستین ایراد این "منشور" همانا عنوان غلط انداز آن است. در همین عنوان، همه تناقضات منشور به وضوح برجسته شده‌اند. یا نویسندگان منشور مفهوم خاص خودشان از «مطالبات حداقل» را دارند و یا در پشت آن در واقع مفهوم «برنامه حداقل» مخفی شده‌است. چرا که این نوشته در واقع نه منشور مطالبات حداقل است و نه ربط مستقیمی به اهداف و مسائل تشکلهای صنفی و مدنی دارد، بلکه برنامه‌ای است سیاسی برای کل جامعه که در شرایط معمول باید توسط یک حزب و جریان سیاسی نوشته شود. و اتفاقا برنامه چندان جدیدی نیز نیست و مشابه آن قبلا توسط چندین حزب و سازمان سیاسی منتشر شده است. همین حالا کم و پیش عین همین حرف‌ها و حتی در بسیاری موارد با همین عبارات و جملات را در بیانات چندین سازمان و حزب و اتحاد دیگر نیز می توان پیدا کرد.

مطالبات حداقل به خواست‌هایی گفته می شود که الزاما سرنگونی نظام را نشانه نگرفته‌اند و می توانند در چارچوب وضعیت موجود تحقق یابند. از اینگونه‌اند ابتدایی ترین خواست‌های دموکراتیک یا اقتصادی توده‌ها (مثل آزادی بیان و تشکل، حق اعتصاب، حداقل دستمزد بالای خط فقر، بیمه بیکاری برای همگان، آموزش و بهداشت رایگان و یا رفع هرگونه تبعیض ملی، دینی، عقیدتی، جنسی و جنسیتی). البته در جامعه‌ای مثل ایران دیده‌ایم که حتی تحقق این خواست‌های اولیه بدون نبردی خونین علیه رژیم جنایتکار و غارت‌گر آخوندی و دولت پلیسی-نظامی سرمایه‌داری حاکم غیر ممکن است. چه بسا موفقیت توده در تحقق حتی یکی از این خواست‌ها آن چنان تناسب قوا را تغییر دهد که سونامی جنبش سراسری اردوی کار حول مجموعه‌ای از مطالبات کل رژیم را بلرز درآورد. امکان تحقق اینگونه خواست‌ها همه جا به تناسب قوای طبقاتی و درجه آمادگی و سازمانیافتگی توده‌ها بستگی دارد. حتی در آن کشورهای توسعه‌یافته‌تر سرمایه‌داری نیز که بسیاری از این خواست‌های اولیه هم اکنون بدست آمده‌اند، نه چنین دستاوردی بدون پرداخت بهای سنگینی توسط توده‌ها صورت گرفته و نه حتی امروزه بدون مبارزه وقفه‌ناپذیر برای حفظشان تضمینی برای بقای شان

وجود دارد. اما این مسئله نفس مطالبات حداقل را به مثابه خواسته‌هایی که الزاما نظام سرمایه‌داری را زیر سؤال نمی‌برند، تغییر نمی‌دهد. در شرایطی که نبرد طبقاتی در مراحل ابتدایی درجا می‌زند و تشکلهای موجود حتی قادر به سازماندهی مبارزات صنفی نیستند، بسیج سراسری پیرامون منشوری از این خواسته‌ها می‌تواند تناسب قوای طبقاتی را تغییر دهد و به افزایش اعتماد به نفس توده‌ها برای ورود به مبارزاتی گسترده‌تر و حول خواسته‌هایی حتی ریشه‌ای‌تر کمک برساند. در اول ماه مه چندین سال پیش و قبل از خیزش‌های اخیر بیانیه‌ای با امضای چند صد نفر از فعالین کارگری و سوسیالیستی ایران نیز برای ایجاد جنبش سراسری مشابهی منتشر شد که از همه تشکلهای صنفی و مدنی خواهان کمک رسانی به ایجاد شبکه‌های محلی این جنبش سراسری شده بود. بسیاری از همین امضاکنندگان که در آن زمان نیز وجود داشتند وقتی به آن نهادند. آن خواسته‌های مشترکی که می‌توانند به وحدت این جنبش کمک کنند نیز برای فعالین محلی مدت‌هاست که روشن شده است. خود اعتراضات توده‌ها در این چند سال اخیر هم اکنون اغلب این خواسته‌های مشترک را برجسته ساخته است. بیانیه مذکور نیز چند خواسته اولیه را از دل همین مبارزات به عنوان نمونه آورده بود، اما تعیین نهایی آنها را به شبکه‌های محلی واگذار کرده بود. اکنون نیز فعالین محلی بهتر است منتظر نسخه بهتر منشور ننشینند، بلکه امر سازماندهی این جنبش سراسری را خود در دست بگیرند. فقدان چنین شبکه‌ای را در چند ماه اخیر همه حس کرده‌ایم. بنابراین دست کم از این جنبه که انتشار این منشور حتی اگر شده غیر مستقیم به برجسته کردن اهمیت جنبشی سراسری حول خواسته‌های حداقل کمک کرده باید از آن استقبال کرد. تجربه نشان داده، اگر منظور به حرکت درآمدن توده‌هاست، لیست‌های دور و درازی از مطالبات مناسب نیست بلکه باید به لیستی کوتاه اکتفا کرد، به اندازه‌ای که بتوان همه را یک پلاکارد جا داد، و آن هم از عاجل‌ترین و مشترک‌ترین خواسته‌ها.

اما اینجا نیز باید یادآوری کرد، همانطور که باز خود تجربه چند ماه اخیر نشان داد، ما در شرایطی بسر می‌بریم که هر خیزش عظیمی اگر بتواند تداوم یابد و گسترده‌تر شود، می‌تواند به ایجاد بحرانی انقلابی منجر شود که به سرعت سطح مطالبات را از حداقل به «حداکثر» تبدیل کند. بویژه با ورود گردان‌های بزرگ اردوی کار که ضامن چنین تحوли هستند، مطالبات حداقل توده‌ها به سرعت به مبارزه برای اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع ارتقا خواهند یافت. شکل رژیم سیاسی، ماهیت طبقاتی دولت و وضعیت سرمایه‌داری روی هم شرایطی را ایجاد کرده‌اند که مبارزات اولیه توده‌ای حتی حول ابتدایی‌ترین خواسته‌ها می‌تواند به سرعت به انقلابی اجتماعی علیه کل نظم موجود اعتلا یابد. اما باز مشاهده کردیم اگر شبکه‌های محلی یک جنبش سراسری قبل از این خیزش‌ها شکل نگرفته باشند، چنین اعتلایی نیز دشوار خواهد بود.

البته در منشور هم از اینگونه مطالبات «حداقلی» فراوان است. حتی بیش از حد فراوان! در ۱۳ بند آن نزدیک به صد خواسته حداقل ذکر شده‌اند. مثلا مطالباتی مثل آزادی بیان و تشکل در ده‌ها وجه متفاوت عملکردشان بصورت خواسته‌های جداگانه نیز تکرار شده‌اند. اما هدف منشور نه ارائه مطالباتی است برای سازمان‌دهی جنبشی سراسری و نه صرفا ارائه لیستی از خواسته‌های حداقل بلکه همان طور که در چندین جای آن ذکر شده طرح برنامه‌ی سیاسی و کاملی است برای برون رفت از بحران جمهوری اسلامی و ارائه «یگانه راه پی‌افکنی ساختمان جامعه‌ای نوین و مدرن و انسانی». در کنار خواسته‌های حداقل، بسیاری مطالبات دیگر که فقط بعد از سرنگونی رژیم قابل تحقق‌اند نیز ذکر شده‌اند. خواسته‌هایی که به اصطلاح در خدمت «پی‌افکنی» جامعه بعد از سرنگونی‌اند.

درواقع کل منشور نیز برای چنین دوره‌ای نوشته شده است. ویا دقیق‌تر، در همان راستایی که اکنون مد روز محافل رژیم چینی شده است، یعنی برای دوره «گذار» از جمهوری اسلامی. پس چرا این عنوان غلط‌انداز؟ واقعا پرسیدنی است، چرا تشکلهای صنفی و مدنی باید برنامه برای دوره گذار از جمهوری اسلامی بنویسند؟ هنوز رژیم حاکم سرنگون

نشده است که ما بخواهیم یا بتوانیم لیست مطالبات بعد از سرنگونی را تدوین کنیم. در وهله اول باید پرسید مطالبات از کدام قدرتی؟! اگر همانطور که خود منشور می گوید، هدف از این انقلاب «رهایی توده‌ها از همه اشکال ستم و تبعیض و استثمار و استبداد» است، آیا خود این اهداف چشم‌انداز گذار را نیز روشن نمی‌کنند؟ مثلا برای جوانان سندنجدی نیز که هدف از این انقلاب را «دگرگون کردن ساختارهای بازتولید کننده ستم و تبعیض جنسیتی، اقتصادی، اتنیکی و دینی» می‌دانند، مسیر روشن است، یعنی استقرار آن شکلی از «نظام سیاسی اقتصادی ... که به بهره‌کشی از انسانها و کسب ثروت از خون و عرق فرودستان پایان داده و خصوصی سازی و کالایی‌سازی تمام عرصه‌های حیات اجتماعی انسانها را متوقف کند». پس دوره گذار چیزی نیست جز تداوم همان مبارزه‌ای که منجر به سرنگونی شده است. اگر نیروهای راست از برنامه دوره گذار صحبت می‌کنند منظورشان نه گذار پس از سرنگونی قدرت موجود، نه پس از انقلاب سیاسی، بلکه گذار پس از تغییر رژیم از بالاست و برای حفظ همان دستگاه دولتی که «همه اشکال ستم و تبعیض و استثمار و استبداد» را برجامه تحمیل می‌کند. آیا برنامه «مطالبات حداقلی» برای چنین شکلی از گذار نوشته شده است؟ یعنی با این فرض که پس از سرنگونی رژیم آخوندی قدرتی غیر از قدرت توده‌های انقلابی وجود دارد که این مطالبات باید از آن خواسته شود! خواهیم دید این دقیقا همان تناقضی است که منشور را برخلاف میل کسانی که برای مقابله با دسیسه‌های جریانات راست بر آن امضا زده‌اند، به پوششی برای همکاری نیروهای به اصطلاح اپوزیسیون با آن نیز بدل کرده است.

۳

قبل از آنکه به محتوای این برنامه بپردازیم لازم است نخست از نویسندگان آن سؤال کنیم چگونه شما به عنوان نمایندگان «تشکل‌های صنفی و مدنی» به چنین برنامه‌ای رسیده‌اید؟ کجاست آن سابقه تبادل نظر و بحث که حاصلش بصورت این منشور منتشر شده است؟ اگر اغلب این «تشکل‌ها» از بالا و توسط عده‌ای از فعالین این حوزه‌ها ساخته شده‌اند پس بر هیچ گونه مبنایی نمی‌توان ادعا کرد که معرف اکثریت و یا حتی بخش قابل ملاحظه‌ای از توده‌هایی هستند که اسما نمایندگی می‌کنند. پس تنها نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که عملا تعداد قلیلی از فعالین سیاسی با گرایش‌های فکری خاص خود که صنفی و مدنی بودن‌شان صرفا فرعی و تصادفی است، خود را جایگزین توده‌ها کرده و برنامه سیاسی مورد قبول خودشان را به نام توده‌ها منتشر کرده‌اند. در بخش عمده چپ ایران احتمالا خود طرح این مسئله غریب به نظر خواهد رسید. خواهند پرسید خوب چه اشکالی دارد؟ مگر نقش پیشگامی و رهبری همین نیست؟ چرا که جایگزین کردن خود با توده‌ها نه تنها قباحتی در چپ ایران ندارد بلکه اغلب احزاب و گروه‌ها و محافل که آن را تشکیل می‌دهند خود این کاره‌اند! فرقه‌هایی که اصل وجودشان از همان آغاز آفرینش، نفی وجود توده‌ها بوده است. بنابراین تعجبی ندارد که دوستان نویسنده که احتمالا تحت تاثیر همین عقایدند، جایگزین کردن خود با توده‌ها را امری بدیهی و طبیعی تلقی کنند. و نیز تعجبی ندارد که نقدهای فرقه‌های دیگر به این منشور به جای نقد بر این روش جایگزینی عمدتا متوجه این مسئله شده‌اند که چرا منشورهای بهتر فرقه ما را جایگزین توده‌ها نکرده‌اید!

ایراد کار نویسندگان این منشور به مثابه نمایندگان تشکل‌های صنفی و مدنی اما فراتر از این می‌رود. خطای بدتر، جایگزین کردن تشکل‌های صنفی و مدنی با سازمان‌های سیاسی است. البته هر تشکل صنفی و مدنی می‌تواند و باید که سیاسی نیز بشود. به شرط آنکه اعضای آن به اقدامات مشخصی رای داده باشند، حتی به قیام مسلحانه. اما تشکل‌های توده‌ای نمی‌توانند برنامه یک جریان سیاسی را به برنامه آن تشکل که قاعدتا و بنا به تعریف دربرگیرنده تعلقات سیاسی گوناگونی است، تحمیل کنند. حتی اگر این برنامه از اکثریت آرا آن تشکل برخوردار باشد، نمی‌توان تشکل‌های توده‌ای «مستقل» را به زائده‌های حزبی تقلیل داد. اگر این روش ادامه یابد نه تنها حیثیت و اعتبار اینگونه

تشکل‌ها از میان خواهد رفت که به شقه شقه شدنشان منجر خواهد شد. راز قدرت تشکل‌های توده‌ای دقیقا در توده‌ای بودنشان نهفته است. آیا قرار است بزودی به تعداد جریانات سیاسی موجود تشکل‌های «مستقل» صنفی و مدنی نیز داشته باشیم!؟

بدین ترتیب انتشار این منشور که در واقع بجای اعلام طرفداری از اقدامات مشخص، برنامه گرایش سیاسی خاصی برای «دوره گذار» از جمهوری اسلامی را ارائه داده است به تشکل‌های مستقل امضا کننده آن خسارات مهمی وارد کرده و درجه استقلال این تشکل‌ها از احزاب موجود را زیر سؤال برده است. البته جنبش انقلابی در ایران به مرحله‌ای رسیده است که ملاک و معیار آن برای تشخیص اعتبار هر تشکلی بر اساس درجه حضورشان در مبارزات واقعی و میزان نفوذشان در سازماندهی این مبارزات تعیین خواهد شد و نه بر اساس منشورهایی که ارائه می‌دهند، اما باید این روش کار نیز مورد نقد جنبش قرار گیرد. بویژه اگر یک یا چند تشکل مستقل توده‌ای به ناگهان برنامه یک یا چند سازمان سیاسی را می‌پذیرند، باید خواهان شفاف سازی شد. باید روشن شود چگونه به چنین برنامه‌ای رسیده‌اند. در غیر این صورت نه تنها این گونه منشورها به اعتلای جنبش کمکی نخواهند کرد که باعث تفرقه و چند دستگی بیشتر خواهند شد.

۴

اما محتوای این برنامه سیاسی چیست؟ برنامه‌ای که وعده داده می‌شود جنبش توده‌ای را «در موقعیت تاثیر گذاری تاریخی و تعیین کننده‌ای در شکل دهی به ساختار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور» قرار خواهد داد و «یگانه راه پی افکنی ساختمان جامعه‌ای نوین و مدرن و انسانی» است. منشور توضیحی در این باره که این جامعه موعود چگونه جامعه‌ای است نمی‌دهد. حتی در باره نام آن نیز روشن نیست. واژه «انسانی» در عبارت بالا، چند سطر قبل، به «آزاد» تبدیل شده بود! ظاهرا جامعه «نوین و مدرن و انسانی» همان جامعه «نوین و مدرن و آزاد» است، اما اینکه این بهشت برین واقعا چیست معمایی است که نویسندگان منشور با منطق مدور پاسخ می‌دهند. ماهیت این منشور چیست؟ مجموعه‌ای از «مطالبات حداقلی» که برای تحقق این جامعه مدرن لازم است. ماهیت این جامعه مدرن چیست؟ جامعه‌ای که با تحقق این مطالبات «پی افکنی» می‌شود!

بسیار خوب! اگر «یگانه راه» پی افکنی این جامعه مدرن تحقق مطالبات منشور است پس تحقق این مطالبات شرط لازم و کافی برای این پی افکنی نیز هست. اگر این طور است پس «حداقلی» بودنشان در چیست؟ تنها نتیجه‌ای که از این پشتک‌واروی منطقی می‌توان گرفت این است که برای نویسندگان منشور میان امر پی افکنی ساختمان و خود ساختمان تفاوت هست. یعنی می‌توان پی افکنی ساختمان این جامعه مدرن را تحقق داد اما الزاما به خود ساختمان دست نیافت! آیا سفسطه‌ای از این مسخره‌تر سراغ دارید؟ باید سؤال کرد اگر این پی افکنی الزاما به ساختمان موعود منجر نمی‌شود پس به چه دردی می‌خورد؟ و اگر هم شما می‌دانید که پی افکنی و ساختن این بنا دو مرحله متفاوتند خوب منتظر چه هستید، مرحله بعدی را نیز به ما نشان بدهید!

کلید اینجا همین مقوله‌ی مرحله است. بخش عمده چپ ایران در سال ۵۷ طرفدار «انقلاب مرحله‌ای» بود. مطابق این نظریه، ایران پیش از آنکه بتواند به انقلاب سوسیالیستی دست یابد باید نخست از مرحله انقلاب دموکراتیک عبور کند. این نظریه ریشه اصلی سازش کاری و مامشات بخش عمده‌ی چپ با ضد انقلاب اسلامی را تشکیل می‌داد. پیروی از این تئوری منشویکی که دوباره توسط کمینترن استالینستی احیا شد، صدها فاجعه و شکست مشابه را در انقلابات قرن بیستم رقم زده است. ائتلاف فعلی جمهوری خواهان دموکرات و لائیک در ایران نیز از همین قماش است.

نویسندگان منشور عمدا یا سهوا به همین موضع در غلطیده‌اند. اینجاست که منظورشان از مقوله «حداقل» روشن می‌شود. این لیست دراز از مطالبات صرفا حاوی مطالبات حداقل نیست بلکه نوعی چشم‌انداز مرحله‌ای از برنامه انقلابی را نیز معرفی می‌کند. «حداقل» اینجا یعنی دوری جستن از مطالبات ضد سرمایه‌داری. یعنی طرفداری کردن از شعار گنگ اداره شورایی بدون سخن گفتن از کنترل کارگری بر تولید و توزیع. اما این چیزی نیست جز ارائه یک برنامه صرفا بورژوایی برای جنبش انقلابی با این توجیه و بهانه که این نه یک برنامه بورژوایی بلکه فقط مطالبات «حداقل» ماست! این یعنی پذیرش شکست قبل از شروع مبارزه. این یعنی تسلیم به سرنوشتی که برایمان رقم زده‌اند: تغییر رژیم از بالا. برعکس مبارزان سنجی که سیر جنبش تا درهم شکستن کل دستگاه ظلم و استثمار را ترسیم کرده‌اند، منشور تازه می‌خواهد پس از تغییر رژیم مطالبات حداقلی را تحقق دهد.

گفته می‌شود هدف این پرهیز از مطالبات ضد سرمایه‌داری فراهم ساختن زمینه برای ایجاد ائتلاف وسیع‌تری بوده که بتواند نیروهای دموکراتیک را نیز در بر بگیرد. اما در این صورت نیروهای سوسیالیست هرگز نباید برنامه مستقل خودشان را فراموش کنند. ائتلاف با نیروهای دموکراتیک نه یک وحدت برنامه‌ای بلکه فقط نوعی اتحاد عمل است پیرامون خواست‌های مشخص. یعنی نه وحدتی جبهه‌ای و استراتژیک برای «پی افکنی» مشترک «جامعه مدرن و نوین و انسانی». وحدت برنامه‌ای با جریانات بورژوایی فقط با سقوط به سطح برنامه بورژوایی میسر است.

اما این منشور نه فقط بورژوایی بلکه یک برنامه عقب افتاده بورژوایی است. یعنی بیشتر یک برنامه بورژوا لیبرال است تا بورژوا دموکرات. درباره مذهب به عنوان امری خصوصی دو سطر سخنوری می‌کند، اما به صراحت خواست جدایی مذهب از دولت را طلب نمی‌کند. ده‌ها خواست برای رفع تبعیض ملی بر می‌شمارد اما از حق تعیین سرنوشت ملل که تنها ضامن آن است احتراز می‌کند. از ضرورت دخالت مستقیم و دائمی مردم در اداره امور کشور و ضرورت پاسخگویی مقامات منتخب حکومتی به انتخاب کنندگان دفاع می‌کند اما درباره حق بنیادی‌تر مردم برای تشکیل مجلس موسسان انقلابی و دموکراتیک و تعیین خود شکل حکومت سکوت را ترجیح می‌دهد. در این باره، منشور حتی از اپوزیسیون داخلی خود رژیم عقب‌افتاده‌تر است.

۵

پس این برنامه بورژوالیبرالی قرار است کدام درد را علاج کند؟ پاسخ آن را می‌توانید در استقبال پر شور «لیدر حزب کمونیست کارگری» از این منشور پیدا کنید. و چرا که نه! چندین سال پیش برنامه مشابهی از طرف همین حضرات منتشر شد که کمتر کسی به آن توجهی کرد. اکنون توانسته‌اند، و حتما با مقادیر زیادی از دوز و کلک، عین همان را از دهان تشکل‌های صنفی و مدنی بیان کنند. این حزب و جریانات دور و بر آن سال‌هاست که سرنوشت خود را به بازگشت سلطنت‌طلبان گره زده‌اند و عموماً نقش دنبالچه «چپ» پروژه‌های امپریالیستی رژیم چینی را ایفا کرده‌اند. اما اکنون که رضا پهلوی وکالت مذاکره با دول امپریالیستی برای تعیین نحوه «گذار» از جمهوری اسلامی را به خود اعطا کرده است، عملاً تمام گروه‌های طرفدار خود را نیز کنار گذاشته است تا چه رسد بخواهد به این دنبالچه‌ها اعتنایی کند. جناب «لیدر» که تا همین دیروز به منتقدین «شاهزاده» پرخاش می‌کرد که «اپوزیسیون اپوزیسیون» نشوید اکنون که بعد از این همه خوش‌خدمتی کلاهی از این نم‌نصیبش نشده، خود به یکی از منتقدین ایشان تبدیل شده‌است. این منشور به وسیله‌ای تبدیل شده است برای بازگشت عالی‌جناب به آغوش «اپوزیسیون» محبوبش. یعنی هم نوعی خودنمایی که ببینید ما از چه درجه نفوذی در تشکل‌های صنفی و مدنی برخورداریم و شما نمی‌توانید ما را در آغوش

نگیرید، و هم نوعی دلداری دادن به «شاهزاده» که در ضمن می توانیم مطالبات توده‌ها را بقدری آبی کنیم که حتی شما هم بپذیرید.

در شرایطی که امر حفاظت و حراست از توده انقلابی در مقابل دسیسه‌های نیروهای ارتجاعی که در روز روشن و جلوی چشمان همگان مشغول سرقت انقلاب بعدی و تدارک سرکوب آن‌اند، این منشور به سایر دنباله‌های رژیم چنچ نیز بهترین بهانه را برای توجیه چک و چانه زدن با همین نیروهای ارتجاعی هدیه کرده است. هم اکنون، بویژه پس از انتشار «منشور همبستگی» خود آقای پهلوی، ما در تمام رسانه‌های ارتجاعی شاهد «جنگ» زرگری منشور ها هستیم. نمایندگان گوناگون این طیف سازشکار به اصطلاح «چپ» اکنون می‌توانند با طرح این سؤال که پس چرا «شاهزاده» به منشور تشکل‌های صنفی و مدنی ایران التفات نفرموده‌اند، گناه مشارکت در این «اپوزیسیون» ارتجاعی را به گردن تشکل‌های صنفی و مدنی بیندازند.

البته سوءاستفاده برخی جریان‌ها از منشور را نمی‌توان به حساب همه امضا کنندگان آن واریز کرد، اما این دوستان نیز خود باید یک بررسی درونی جدی را آغاز کنند. کدام یک از مسائل ساختاری و یا روش کار این تشکل‌ها راه را برای اینگونه سوءاستفاده‌ها باز گذاشته است؟

۶

و درخاتمه باید گفت علی‌رغم هر گونه ایرادی که به این منشور وارد است انتشار آن را باید به فال نیک گرفت. در مباحثاتی که این انتشار در کل چپ دامن زده دست کم سه نتیجه مثبت را هم اکنون می‌توان مشاهده کرد. نخست این که عاقبت بعد از چهار دهه جریان‌ها چپ را وادار کرده‌است که امر تدوین یک برنامه عمل برای برون رفت از بحران جمهوری اسلامی را جدی بگیرند. دوم اینکه نشان داده‌است که بهترین راه مقابله با جریان‌ها راست و ضد انقلابی نه چک و چانه زدن با آنها در رسانه‌های ارتجاعی بلکه سازماندهی مبارزات توده‌ای حول خواست‌های واقعی توده‌هاست. و سوم اینکه امر عاجل ایجاد و گسترش شبکه‌های محلی برای سازماندهی جنبشی سراسری را در مرکز توجه مبارزان انقلابی قرار داده‌است.

تراپ ثالث – فروردین ۱۴۰۲

revolutionary-socialism.com

ضمیمه

بیانیه‌ی تعدادی از مبارزان سنندج

ما جمعی از مبارزان سنندج که در دو ماه اخیر همچون سایر هم‌زمان بلوچ، گیلک، مازنی، ترک، عرب، ترکمن، لر، فارس و تالش به صورت مستمر در خیابان با نیروهای سرکوبگر حکومت اسلامی ایران جنگیده و در این راه شماری از رفقای خود را از دست داده ایم.

برخود لازم میدانیم موضع خود را در خصوص برخی مسائل به صورت روشن و شفاف بیان کنیم.

هدف ما فراگیر شدن قیام علیه حکومت و به زیر کشیدن آن و دگرگونی کردن ساختارهای بازتولید کننده ی ستم و تبعیض جنسیتی، اقتصادی، اتنیک و دینی بوده است.

ما سوای گرایشات و باورهای سیاسی خود، التزام و تعهد خود را به حقوق انسان به تمامی اعلام میداریم و در این راستا معتقدیم برای امکان هرگونه همزیستی میان مردم جغرافیای سیاسی ایران دگرگونی ساختاری در مفاهیمی مانند هویت ملی، زبان و دین رسمی اجتناب ناپذیر است و همچنین قداست را نه در دین، خاک یا پرچم بلکه در سعادت جمعی و کرامت انسانی ساکنان این سرزمین میدانیم.

ما خواهان عدم تمرکز قدرت در مرکز و پایان مناسبات مرکز-حاشیه و استعمار حاشیه به نفع مرکز و به وجود آوردن ساختاری هستیم که در آن حقوق و آزادیهای تمام انسانها فارغ از جنسیت و گرایشات جنسی، زبان، دین، محل زیست و یا هر تعیین دیگری بدون قید و شرط تضمین و تامین نماید.

ما خواستار برابری حقوقی و عملی زن و مرد و سایر جنسیتها در تمامی شئون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هستیم ما خواستار نظام سیاسی اقتصادی هستیم که به بهره کشی از انسانها و کسب ثروت از خون و عرق فرودستان پایان داده و خصوصی سازی و کالایی سازی تمام عرصه‌های حیات اجتماعی انسانها را متوقف کند و همچنین آموزش و بهداشت رایگان و دسترسی به مسکن و کار را به عنوان حق بدیهی هر انسانی به رسمیت بشناسد.

در پایان ضمن نفی وابستگی به هرگونه حزب یا جریانات مختلف دست دوستی به تمام گروه های مبارز و آحاد مردم میدهیم و مصمم هستیم تا پس از انقلاب نیز قدرت در دستان صاحبان اصلی آن یعنی توده های مردم بماند.

بدیهی است که ما هیچ گونه پیوند، همدلی، اتحاد یا ائتلافی با فاشیستهایی که خواهان ادامه مناسبات یکصد سال اخیر و صرفاً تعویض حاکمان هستند نداریم.

[آذر - ۱۴۰۱]